

# حقایق ساده‌ی سوسیالیستی

پونل لافارگ

کارگر: ولی اگر اربابان نباشند چه کسی به من کار می‌دهد؟  
سوسیالیست: این سوالی‌ست که به مراتب از من پرسیده می‌شود؛ بگذارید که آن را بشکافیم. برای این که کاری انجام شود، سه چیز لازم می‌باشند: یک کارگاه، ماشین آلات، و مواد خام.  
ک: درست.

س: چه کسانی کارگاه را می‌سازند؟

ک: بنایان.

س: چه کسانی ماشین آلات را می‌سازند؟

ک: مهندسان.

س: چه کسانی پنبه‌ای را که شما می‌ریسید، کاشتنند؟ چه کسانی پشمی را که همسرتان می‌ریسند، چیدند؟ و چه کسانی فلزات معدنی را که پسران بر سندان کوبیدن، حفاری کردند؟

ک: کشاورزان، چوپان‌ها، معدنچیان – کارگرانی همانند خودم.

س: پس شما، همسرتان، و پسران فقط زمانی می‌توانید کار کنید که تعدادی دیگر از کارگران نقداً به شما ساختمان‌ها، ماشین آلات، و مواد خام عرضه کرده‌اند.

ک: بلی، همینطور بوده؛ من نمی‌توانم بدون پنبه و دستگاه بافندگی چیت بیافم.

س: خوب پس این سرمایه‌دار یا ارباب نیست که به شما کار می‌دهد، بلکه بنایان، مهندس، شخم‌زن است. آیا شما می‌دانید که ارباب شما چگونه تمامی اشیاء که شما برای کارتان نیاز دارید را فراهم کرده است؟

ک: ارباب آنها را خریده است.

س: چه کسی این پول را به او داد؟

ک: من چه می‌دانم. از پدرش یک مقدار پول به او ارث رسیده. حالا یک میلیونر شده.

س: آیا او این میلیون‌ها را به خاطر کار با ماشین آلاتش و ریسندگی پنبه بدست آورده است؟

ک: امکانش خیلی کم است. از طریق به کار کشیدن ما می‌باشد که میلیون‌هایش را بدست آورده است.

س: پس او از طریق ولگردی پولدار شده است؛ آن تنها راه ثروتمند شدن می‌باشد. آنان که کار می‌کنند صرفاً به آن اندازه درآمد دارند که بتوانند با آن زنده بمانند. ولی، به من بگو، که اگر شما و کارگران همکاران کار نمی‌کردید، آیا ماشین آلات اربابان زنگ نمی‌زد، حشرات پنبه‌اش را نمی‌خورد؟

ک: اگر ما کار نکنیم همه چیز درون کارگاه داغان و خراب خواهد شد.

س: نتیجتاً، با کار کردن شما از ماشین آلات و مواد خام لازم‌های برای کار خود نگهداری می‌کنید.

ک: این درست است؛ من هیچگاه فکر این را نکرده بودم.

س: آیا اربابان مراقب آنچه در کارگاهش می‌گذرد، هست؟

ک: نه چندان؛ او روزانه یک گشتی می‌زند تا ما را در هنگام کار ببیند. ولی از ترس اینکه شاید دست‌هایش کثیف شود آنها را از جیب‌هایش بیرون نمی‌آورد. در کارگاه ریسندگی، که همسر و دخترم کار می‌کنند، اربابان هیچگاه دیده نمی‌شوند، با وجود اینکه چهار نفر می‌باشند. در کارخانه‌ی ذوب فلزی که پسرم در آن کار می‌کند، اربابان نه فقط که هیچگاه دیده نمی‌شوند، بلکه شناخته نیز نیستند، حتی سایه‌شان در «شرکت با مسئولیت محدود»<sup>1</sup>، که صاحب کارخانه بوده، دیده نمی‌شود. فرضاً شما و من پانصد فرانک پس انداز داشته باشیم، ما می‌توانیم یک سهم در کارگاه بخریم، و یکی از اربابان بشویم، بدون اینکه هیچگاه پایمان را در آنجا بگذاریم.

س: پس چه کسی امور را در این محل که به این اربابان سهامدار متعلق بوده اداره و نظارت می‌کند؟ و یا در خود کارگاه شما که یک ارباب دارد، از آنجایی که اربابان هیچگاه حاضر نمی‌باشند، یا به ندرت حاضرند که آن را به حساب نمی‌توان آورد؟

ک: مدیران و سرکارگران.

س: ولی اگر این کارگرانند که کارگاه را ساخته، ماشین آلات را ساخته، و مواد خام را تولید کرده‌اند؛ اگر این کارگرانند که تداوم کار ماشین آلات را ممکن سازند، و مدیران و سرکارگران که کار را هدایت می‌کنند، پس ارباب چه کاری را انجام می‌دهد؟

ک: هیچ چیز، به جزء استخاره کردن!

<sup>1</sup> Limited Liability Company

س: اگر راه آهنی از اینجا تا کره ماه موجود بود، ما می‌توانستیم که اربابان را به بدون بلیط برگشت به آنجا بفرستیم، و کار بافندگی‌ی شما، ریسندگی‌ی همسرتان، قالب‌سازی‌ی پسران، مانند سابق ادامه می‌یافت. آیا شما می‌دانید که سودی که اربابان در سال اخیر به جیب زده چقدر بود؟

ک: ما محاسبه می‌کنیم که او می‌بایست که صد هزار فرانک بدست آورده باشد.

س: روی هم رفته او چه تعدادی کارگر، زن، مرد و بچه بکار گرفته است؟

ک: صد نفر.

س: آنان چه مقدار حقوق می‌گیرند؟

ک: به طور متوسط صد فرانک، وقتی که حقوق‌های مدیران و سرکارگران را هم حساب کنیم.

س: پس صد کارگری که در کارگاه کار می‌کنند روی هم صد هزار فرانک مزد می‌گیرند، البته به طوری بخور و نمیر، در حالی که اربابان صد هزار فرانک را بدون انجام کاری به جیب می‌زنند. این دویست هزار فرانک از کجا آمده؟

ک: از آسمان که نیامد، من هیچوقت باران «فرانک» ندیدم.

س: این کارگران این کارگاه می‌باشند که صد هزار فرانک حقوق خود را ایجاد کرده‌اند و به علاوه، صد هزار فرانک سود ارباب را، که بخشی از آن را برای خرید ماشین آلات استفاده کرده است.

ک: این را کسی نمی‌تواند انکار کند.

س: پس این کارگران می‌باشند که پول را تولید کرده که ارباب صرف خریداری‌ی ماشین آلات جدید می‌کند. این مدیران و سرکارگران، بردگان مزدی مانند خود شما بوده، که تولید را هدایت می‌کنند. پس نقش ارباب در کجا قرار دارد؟ او به چه دردی می‌خورد؟

ک: به درد استثمار کارگر می‌خورد.

س: بگویید، که به درد غارت کارگر می‌خورد. این خیلی روشنتر و دقیقتر است.

---

منبع: این مقاله در سپتامبر سال ۱۹۰۳ در نشریه «سوسیالیست» منتشر شد.  
ترجمه: امین کاظمی، خرداد ۱۳۸۲.

<http://www.marxists.org/farsi>  
[farsi@marxists.org](mailto:farsi@marxists.org)

---

یونل لافارگ (Lafargue) در سال ۱۸۴۲ در شهر سانتیاگو در کوبا بدنیا آمد. او در زمان کودکی همراه با خانواده‌ی خود به فرانسه مهاجرت کرده، و پس از تحصیلات ابتدایی، در آنجا مشغول به تحصیل رشته‌ی پزشکی شد. فعالیت سیاسی خود را در وهله‌ی نخست به عنوان یک آتارشیست طرفدار «پرودون» شروع کرد. ولی زمانی که نماینده‌ی جنبش کارگری‌ی فرانسه در بین الملل اول بود با مارکس و انگلس آشنا شده و پس از مدتی هم نظر مارکس شد. در سال ۱۸۶۸ با لورا مارکس، دومین دختر مارکس، ازدواج کرده و از آن پس فعالیت مشترک سیاسی چندین دهه‌ای آنان، که با کمک‌های مالی‌ی انگلس پشتیبانی می‌شد، شروع شد.

لافارگ یکی از بنیانگذاران جناح مارکسیست «حزب کارگران فرانسه» بود. او در سال ۱۸۶۱ در جنبش جمهوری خواهی شرکت داشت. در سال‌های ۷۱-۱۸۷۰ فعالیت‌های تشکیلاتی و آریتاسیونی خود را در شهرهای پاریس و بوردو (در فرانسه) ادامه داده و پس از شکست کمون پاریس به اسپانیا پناه برد. در اسپانیا برای پیشبرد مَش «شورای عمومی» بین الملل اول مبارزه کرده و در نهایت در لندن سکانت یافت. پس از روز اول ماه مه خونین «فورمیس» (Fourmis، در سال ۱۸۹۱) به یک سال زندان محکوم شد. لافارگ بر علیه رفرمیزم و «میلراندیزم» مبارزه کرده و مدافع حقوق زنان بود.

لافارگ سخنران موثری بوده و آثار متعددی در مورد مارکسیزم انقلابی، منجمله اثر فکاهی و مشهور «حق تنبل بودن»، و همچنین «مالکیت، منشاء و تکامل»، را نگاشت. در سال ۱۹۱۱، پس از اینکه لورا و او به این نتیجه رسیدند که دیگر چیزی برای اهداء به جنبش انقلابی‌ی طبقه‌ی کارگر، جنبشی که کل زندگی‌شان را به آن مدیون کرده بودند، نداشتند، خود کشی کردند.